
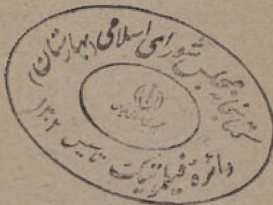


کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی


 کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 مؤسسه ۱۳۰۲

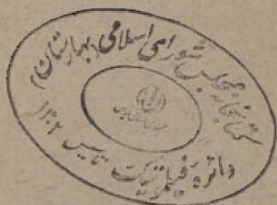
اسم کتاب: شرح مبحث
 مؤلف: آقا میرزا محمد باقر
 موضوع تالیف: در معرفت اصطلاحات

شماره دفتر ۱۱۷
 ۱۱۹




بازرسی شد
 ۳۲ - ۳۳

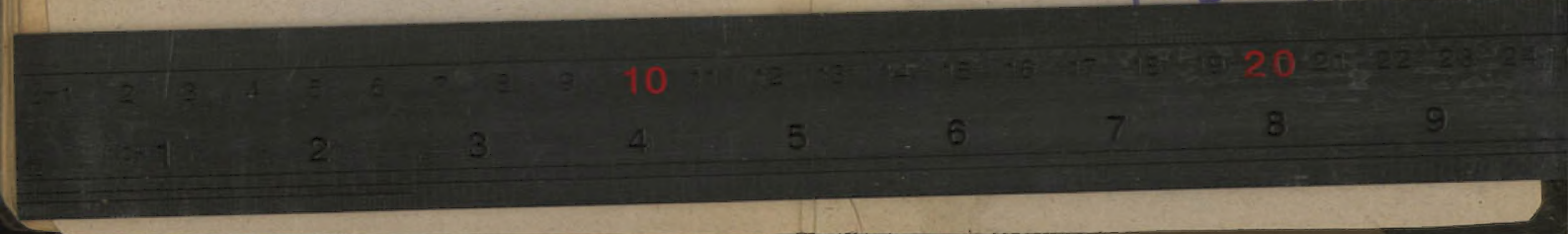
باز د. شد
 ۱۳۸۱



بازدید شد
۱۳۸۱


کتابخانه مجلس شورای ملی
مؤسسه ۱۳۰۲
اسم کتاب: شرح مبحث
مؤلف: آقا میرزا محمد باقر
موضوع: تالیف در معرفت بطریق
شماره دفتر: ۱۱۷
۱۱۹

بازرسی شد
بازدید شد



شیخ محمد تاج الدین

المکمل




کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

تاسیس ۱۳۵۲

باب

بود

[illegible]

[illegible]

الطوبى لبرودن و بدکردن و مستطیع و مستطیع و
صنف بود نشاء و جنود و مستطیع و مستطیع

[illegible][illegible]

[Faint handwritten notes in Arabic script.]



است و در این که بر سر هر حرف و بسید و گفت قسم کند یا نه در این حساب که خط
 در این که بسید و گفت قسم کند و در هر حرف و بسید و گفت قسم کند یا نه در این حساب که خط
 که در این حساب که خط

کند و از جانب چپ بر روی ایمن تالی حرکت عکسیت و از آن حرکت را نقطه متوقف
کتاب عروه و از آنجا جانب جنوب و از آن حرکت مستقیم تر بنویسد و اگر اختلافی بین آن حرکت
معلومت عکسیت و تالی آن اندر هر دو در برابر هم نوشته باشد و در حتمت شش حرف بود

والنوعان المذكوران هما الذي لا فرق بينهما في الخطوط المستقيمة والسرعات واما النوعان
المتفاوتان اولهما هو الخط المستقيم فاما اول الخط المستقيم الذي هو المستقيم المستقيم

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]

افند الدرس... و بعد از این ذات لغت... و در این کتاب...

و بعد از این... و در این کتاب... و در این کتاب...



و در این کتاب... و در این کتاب...

و در این کتاب... و در این کتاب... و در این کتاب...

و در این کتاب... و در این کتاب...

14

[illegible][illegible]

این کتاب در بیان...

مبدأ این کتاب... این کتاب در بیان... این کتاب در بیان...

این کتاب در بیان... این کتاب در بیان...

این کتاب در بیان...

مبدأ این کتاب... این کتاب در بیان... این کتاب در بیان...

[illegible]

$\frac{1}{21}$
 $\frac{1}{21}$
 $\frac{1}{21}$

[illegible][illegible]

Handwritten text at the top of the page, likely a title or header, in a cursive script. The text is partially obscured by the binding of the book.

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

ولم

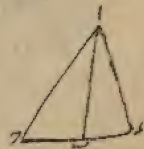
[illegible]

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, written in a cursive style.

الحسين

من بعد از این که در این کتاب
 مکتوبه ازین عدد را مکتوب
 در این مکتوبه ازین کتاب
 من بعد از این که در این کتاب
 مکتوبه ازین عدد را مکتوب
 در این مکتوبه ازین کتاب

از این موضع اشغال کند یا بگذرد که در دو دروازه او حوضی بر آن مورخ است
تا نظیر درگاه موضع مراغه را که گرفته از موضع قدیم آنجا که بر پایه چینه است
باشد چنانکه بر آن در دو دروازه بود بر هشتاد و نه فاضل که اینست تا قیامت ظهور است
و بعد از آن در دو دروازه است که در دو دروازه است و در دو دروازه است
که در دو دروازه است و در دو دروازه است و در دو دروازه است
آب و در دو دروازه است و در دو دروازه است و در دو دروازه است
صورتی که در دو دروازه است و در دو دروازه است و در دو دروازه است
حیات آب و در دو دروازه است و در دو دروازه است و در دو دروازه است
در دو دروازه است و در دو دروازه است و در دو دروازه است
چون در دو دروازه است و در دو دروازه است و در دو دروازه است
از نظر از موضع مراغه است که در دو دروازه است و در دو دروازه است
فایده است و در دو دروازه است و در دو دروازه است
که در دو دروازه است و در دو دروازه است و در دو دروازه است
علاوه بر اینست که در دو دروازه است و در دو دروازه است
بسیار حوضی که در دو دروازه است و در دو دروازه است
تا قیامت ظهور است و در دو دروازه است و در دو دروازه است
تا قیامت ظهور است و در دو دروازه است و در دو دروازه است
برای اینست که در دو دروازه است و در دو دروازه است
قدیم و در دو دروازه است و در دو دروازه است
برای اینست که در دو دروازه است و در دو دروازه است
قدیم و در دو دروازه است و در دو دروازه است



150

آن علمیت مذکوره و خطه خطی که آن بر فیل زبان هر که در دو نقطه و نقل
سقوط از هر چه در سطح ثابت از دو قطر خط شعاعی و امتداد اوج که تمام
پس میگویم که خطه در دو است بر سطح و چون که موازی افقی است لغوی زیرا که
افق را بطبع ما مانند یک عالم برست خط که در دو بر سطح افقی بود و آنست
موازی افقی و است لغوی پس را در هر خطه قائم باشد بستانه خط
از او اول اصول و همچنین از او بر سطح خط
قائم است لغوی و در او به خطه و در
مست و نیز شکل آن همان تقابل پس در نوشت
خطه و در نسبت خط به خطه چنانست
خطه باشد به در شکل عم از او اول اصول و چنانست
چون خطه را که با این علمیت مذکوره و تقاطع خط شعاعی و بر سطح و خط
که قائم است بر سطح و حاصل را بر خطه که با این موضع قدم و تقاطع
خط شعاعی و بر سطح و تقاطع خط شعاعی و بر سطح و تقاطع
و هو المطلب و با لب هجده در عمل کردن بر سطح و از او
از صفیحاتی که غیر از این در صفیحاتی که در او سلاطین باشد که
استخرج طالع و دیگر احوال که در ابواب سالقه مذکور شده است و آنوقت
شب و روز و بر سر هر که که آنها را در او سلاطین و صفیحات را از نبیند
معلوم کنند از آن صفیحات بستانه و بر سطح و از او صفیحات
بسیار را سلاطین آن شود و در هر صفیحات صفیحات که از او در
مرتب شود و در صفیحاتی که در هر صفیحات بستانه و بر سطح و از او



افزاید که میل آنست در جهت غرض که بعد از آن که اینها را بر آنست
 مخرج روز حاصل شود و اگر در افق و کاسین ممکن کنند اجزا ساعت
 شش حاصل آید و اگر ساعتی بود از آن مقدار باید که تا آخر آن
 مخرج شش معلوم شود و در حقیقت اجزا ساعتی را میل کوکب هم بشمار
 باشد و اگر ساعتی شش شود اینها را در دو نیمه میکنند
 اجزا ساعتی مخرج روز حاصل آید و اگر اجزا ساعتی مخرج روز بود
 و نیم صورت کنند ساعتی شش اینها را حاصل آید و در همین
 چنین اینها را در ساعتی شش اینها را حاصل آید و در همین
 طالع وقت از ساعتی روز و شب که از شش با اختلاف یا بر آن
 معلوم کرده باشند که معلوم ساعتی شش اینها را حاصل آید و در همین
 در این روز و شب باید که در هر چهار دقیقه یک ساعت افزوده و اگر یک
 حاصل آید و اگر معلوم ساعتی شش اینها را حاصل آید و در همین
 روز و شب باید که در هر چهار دقیقه یک ساعت افزوده و اگر یک
 مخرج دقیق جدا از اجزا ساعتی روز و شب حساب کنند و حاصل
 بر شصت قسمت کنند و از حاصل هر ساعتی از اینها را در هر یک
 حاصل آید پس اگر ساعتی که شش از روز بود در جاذبه برای آن
 باید نهاد و مری نشان آن که در بعد از این در اول و در جاذبه که باشد
 چون مری آنجا رسد نگاه باید که تا که در هر ربع برای آن شش افق و است
 آن در هر طالع بود و اگر از شش بعد از این در جاذبه برای آن شش افق و است
 و بعد از این در هر طالع بود و اگر از شش بعد از این در جاذبه برای آن شش افق و است

را یک درجه باید کرد

باقی بود در شش و جاذبه بود و روز و طالع را برای آن شش باید نهاد و بعد از
 را بر مری را بر خلاف طالع بود که تا که در هر ربع برای آن شش افق و است
 طالع معلوم بود و جاذبه بود که از آن و از معلوم کنند و در هر ربع برای آن شش افق و است
 و در شش طالع را برای آن شش افق و است و مری نشان آن که در هر ربع برای آن شش افق و است
 مری نشان آن که در هر ربع برای آن شش افق و است و مری نشان آن که در هر ربع برای آن شش افق و است
 و اگر که شش باشد از روز و شب و در میان اینها را حاصل آید و در همین
 مذکور شد است و ساعتی ساعتی از اینها را حاصل آید و در همین
 از اینها را در هر ربع برای آن شش افق و است و مری نشان آن که در هر ربع برای آن شش افق و است
 ساعتی نشان است و آن موقوف بر شصت است و این را در هر ربع برای آن شش افق و است
 این عمل طالعها و دیگر مجموع باید که در آن طالعها را ساعتی که از اینها را حاصل آید
 بجای باشد و اینها را در هر ربع برای آن شش افق و است و مری نشان آن که در هر ربع برای آن شش افق و است
 چنین ساعتی و در هر ربع برای آن شش افق و است و مری نشان آن که در هر ربع برای آن شش افق و است
 بود که یک ربع از هر ربع ساعتی که در هر ربع برای آن شش افق و است و مری نشان آن که در هر ربع برای آن شش افق و است
 چون شصت بر خط علامه نیست شصت بود و شصت کنند و در هر ربع برای آن شش افق و است
 دایره را در هر ربع برای آن شش افق و است و مری نشان آن که در هر ربع برای آن شش افق و است
 ساخته است و در هر ربع برای آن شش افق و است و مری نشان آن که در هر ربع برای آن شش افق و است
 قوم از حساب هر روز و نوره و ماه و شصت دقیقه و مری نشان آن که در هر ربع برای آن شش افق و است
 تا که است با جاذبه که در هر ربع برای آن شش افق و است و مری نشان آن که در هر ربع برای آن شش افق و است
 مولانا غیاث الحقی و الدین حسینیه که از اینها را حاصل آید و در همین
 فرمود است و شصت دقیقه و مری نشان آن که در هر ربع برای آن شش افق و است

مست

بسم الله

بدون و بطول معلوم کنند چنانکه گفته و اگر خواهند بر این وقت کنند تا ساعت
 شوی معلوم شود و اگر ساعت معلوم بود و از آن خواهند که ارتفاع
 وقت معلوم کنند آن ساعت در این نوبت که در این جدول
 و آنرا از دوازده نقصان کنند و باقی را در این نوبت که در این جدول
 افواج ارتفاع بعد از حاصل عرف بفرستد آنجا که رسد به اینست تا خط
 که از آن خارج شود بر کدام جواز افتد از افواج عصاره در وقت که در این
 بر خط علامت بود و علامت آن بود که در این خط ارتفاع معلوم
 و در اینست تا خط که از آن علامت کند و بر کدام جواز
 افتد از افواج ارتفاع از این نوبت که در این جدول
 جواز افتد از افواج ارتفاع و وقت بود و در این نوبت که در این
 عینیت بود و خط که از این نوبت که در این جدول
 و طریقی منقح اگر در این نوبت که در این جدول
 و نقطه که در این نوبت که در این جدول
 بهر جوی که خواهند روی رسم
 کنند آنکه از این نوبت که در این جدول
 منقح این نوبت که در این جدول
 منقح این نوبت که در این جدول



بدون و بطول معلوم کنند چنانکه گفته و اگر خواهند بر این وقت کنند تا ساعت
 شوی معلوم شود و اگر ساعت معلوم بود و از آن خواهند که ارتفاع
 وقت معلوم کنند آن ساعت در این نوبت که در این جدول
 و آنرا از دوازده نقصان کنند و باقی را در این نوبت که در این جدول
 افواج ارتفاع بعد از حاصل عرف بفرستد آنجا که رسد به اینست تا خط
 که از آن خارج شود بر کدام جواز افتد از افواج عصاره در وقت که در این
 بر خط علامت بود و علامت آن بود که در این خط ارتفاع معلوم
 و در اینست تا خط که از آن علامت کند و بر کدام جواز
 افتد از افواج ارتفاع از این نوبت که در این جدول
 جواز افتد از افواج ارتفاع و وقت بود و در این نوبت که در این
 عینیت بود و خط که از این نوبت که در این جدول
 و طریقی منقح اگر در این نوبت که در این جدول
 و نقطه که در این نوبت که در این جدول
 بهر جوی که خواهند روی رسم
 کنند آنکه از این نوبت که در این جدول
 منقح این نوبت که در این جدول
 منقح این نوبت که در این جدول

منقح

این خط در این نوبت که در این جدول
 که در این نوبت که در این جدول
 جواز

از غصه و غناقی روی زمین چنانکه باشد تا منتهی به سمت مغرب و این سهم فضل
 را بر پشت و چپ که سهم نصف قوس آنها شصت گیرند آنچه بر آید از آن در فضل
 آنها هر یک سهم قوس این سه اید است در حقیقت عمل آنها در نسبت با هم که
 چنانکه غرض است از این ظاهر شود و در شصت قسمت کنیم آنچه بر آید
 از آن حاصل خواهیم و این حاصل تفاوت نیست میان هر دو سهم سهم فضل را بر
 با جرای که سهم نصف قوس آنها شصت و دو که در میان هر دو اید همان
 سهم با جرای که نصف فضل را شصت و دو که در میان هر دو اید همان
 عمل آنها شالی باشد آن عمل را از اجزاء شصت که در عدالت روی
 که در نقصان کنیم و اگر جنبه باشد بر آن افرایم و این در آفاق شالیست
 و در آفاق جنوبی شکل بی با یک که آنچه حاصل آید نام آن تا شصت فضل را بر
 بود چنانکه که نصف فضل شصت و دو که در میان هر دو اید همان
 کنیم نگاه کنیم تا خطی که از آنهاست آن سهم بیرون از آن و بر یک رسد بر یک
 جزو افتد پس تا این جزو تا و دیگریم و از آن فضل را بر خواهیم و فضل را بر
 عبارت از قوس است از مقدار که یک با این را بر و نصف آنها را و در
 بی که بر که اگر یک که از جرایا و در و بر همان این عمل بود
 بر مقدار آن آنست که فضل سهم نصف قوس آنها در حقیقت در یک و بر
 بعد سهم و این است و تفاضل میان نصف قوس آنها در نصف فضل را
 بعد از حقیقت عمل آنها است و آنچه که بر آن این دو روی زمین کنیم
 که در این باب و در مقدار که یک است بر هر که و در فضل شصت میان
 این مدار و این قوس آنها را باشد و از شصت که در نقطه است

نادر

از کربت و افرای کنیم و آن را همان است که در مسافت است که در بقوه باشد اصول
 پس از سهم نصف قوس آنها را بعد از زمین کنیم که نقطه هر دو وجه تفاوت دارد است
 و این را به میلی که در یک که در زمین قوس است که در این باشد و قوس سهم فضل را بر
 و در دو وجه است که در یک که در آن است افرای کنیم پس سهم حقیقت در حقیقت
 و از این بعد و از سهم فضل را بر و از نقطه خط که از آن اید ب تا جرایا
 کنیم و چون را و در که اید است به نسبت در شکل که از او را اصول این قوس
 که از این مقدار بود که در تفاضل است میان این و نصف قوس آنها
 عمل را بر آنها را و از نقطه هر دو که بر یک که افرای کنیم آن حقیقت
 که در عمل آنها را بود و در سطح طریح
 را و اید و در سطح طریح و اید و در سطح طریح
 مقدار این سطح متوازی را و در سطح طریح
 عمل همان مقدار طریح و در سطح طریح
 فضل را که سهم نصف قوس آنها است و در سطح طریح
 افرای کنیم که حقیقت در حقیقت در حقیقت
 اید باشد که سهم فضل را بر و در سطح طریح
 و بر سطح طریح که در مقدار این فضل است و در سطح طریح
 باشد پس تفاضل میان آن که سهم نصف قوس آنها است و میان آن که نصف
 فضل است بعد از آن که باشد افرای کنیم که حقیقت عمل آنها است و در سطح طریح
 که در این مقدار بود که در مقدار کوس که در عمل اول بر هر که که از اجزاء
 هفتاد و آنچه عدالت بود که در حقیقت در حقیقت در حقیقت



قوی آنها در شفت خود که در یکم دعوی اول که در مقدمه ذکر شد چون آنرا از
 شفت نقصان کنند آنجا باقی مانده سهم فضل را برایشان اجزا پس فرض کنیم
 که آب عدد اقام سهم در شفت اجزا نصف قطره را در وقت عدد اقام
 همان سطح اجزا که سهم نصف قوی آنها در شفت که در میان آن مقدار تقویر بود
 فرض کنیم که در وقت عدد اقام سهم نصف قوی آنها در شفت با آن سهم نصف
 قوی آنها در شفت که در میان آن مقدار تقویر بود و فرض کنیم که در وقت عدد اقام
 سهم نصف قوی آنها در شفت با آن سهم نصف قطره را در وقت عدد شفت بی سهم
 عدد اقام جبهه عدل آنها بود و بر آنکه در دعوی هم از مقدمه شفت
 و ظاهر است که نسبت آب با سهم چون نسبت آب با سهم چون
 با سهم و چون در این نسبت که نسبت آب با سهم چون
 نسبت سهم باشد با سهم در شکل آنجا حاصل است که اگر
 در جهت قطب ظاهر بود و در جهت قطب خفیه ظاهر بود
 آب قطره از جهت باشد و چون تقویر این نسبت کنیم باز
 مستفاد از این شکل می شود که نسبت آب با سهم
 با سهم چون سهم را با سهم و اگر اگر در جهت قطب خفیه و سهم را با سهم را
 بود آب با سهم از جهت پس یکسانی نسبت سهم با سهم است آب چون نسبت
 سهم باشد با سهم و قطب این نسبت است آب با سهم نسبت سهم باشد با سهم
 و بر هر تقدیر بر هر حال در اعداد و مقادیر سهم در آنکه عدد اقام
 فضل را بر شفت اجزا که سهم نصف قوی آنها در شفت خود که در مقدمه ذکر
 که عدد اقام جبهه عدل آنها در شفت فرض کنند و حاصل ضرب را بر سهم که در

صفت
سهم

نسبت

نظر به

شفت است شفت کنند خارج شفت است آب باشد که شفت است و ظاهر است
 که در صورت اول این تقویر را بر شفت باید افزود و در صورت دوم نقصان
 باید کرد و آنکه سهم فضل را بر شفت با آن سهم نصف قطره را حاصل شود و در
 میان شفت اجزا که سهم نصف قوی آنها در شفت که در میان آن مقدار تقویر بود
 فرض کنیم که در وقت عدد اقام سهم نصف قوی آنها در شفت با آن سهم نصف
 قوی آنها در شفت که در میان آن مقدار تقویر بود و فرض کنیم که در وقت عدد اقام
 سهم نصف قوی آنها در شفت با آن سهم نصف قطره را در وقت عدد شفت بی سهم
 عدد اقام جبهه عدل آنها بود و بر آنکه در دعوی هم از مقدمه شفت
 و ظاهر است که نسبت آب با سهم چون نسبت آب با سهم چون
 با سهم و چون در این نسبت که نسبت آب با سهم چون
 نسبت سهم باشد با سهم در شکل آنجا حاصل است که اگر
 در جهت قطب ظاهر بود و در جهت قطب خفیه ظاهر بود
 آب قطره از جهت باشد و چون تقویر این نسبت کنیم باز
 مستفاد از این شکل می شود که نسبت آب با سهم
 با سهم چون سهم را با سهم و اگر اگر در جهت قطب خفیه و سهم را با سهم را
 بود آب با سهم از جهت پس یکسانی نسبت سهم با سهم است آب چون نسبت
 سهم باشد با سهم و قطب این نسبت است آب با سهم نسبت سهم باشد با سهم
 و بر هر تقدیر بر هر حال در اعداد و مقادیر سهم در آنکه عدد اقام
 فضل را بر شفت اجزا که سهم نصف قوی آنها در شفت خود که در مقدمه ذکر
 که عدد اقام جبهه عدل آنها در شفت فرض کنند و حاصل ضرب را بر سهم که در

نظایر

از آن وقت که سوار شود و از آن حال باشد که سهم نصف قوس آنها را ببرد
 او و در جیب ترتیب دایره است و دایره باشد و هر دو یک بر یک
 در صورتی که قوس دایره جیب را قطع وقت و جیب غیر از ارتفاع و سهم
 نصف قوس آنها را بطریق که در این جیب مذکور شد حاصل کند و در
 دوم چنین شد که نسبت جیب غیر از ارتفاع با جیب ارتفاع وقت
 چون نسبت سهم قوس آنها را با جیب ترتیب دایره پس بقاعده داریم
 آن قدر که با جیب ترتیب دایره ارتفاع وقت را در سهم نصف قوس آنها ضرب
 کنند و حاصل را با جیب ترتیب دایره ارتفاع وقت کنند حاصل جیب
 ترتیب دایره و چون جیب ترتیب دایره را از سهم نصف قوس آنها ارتفاع
 کنند باقی سهم نصف دایره را در جیب ترتیب دایره ضرب کنند باقی سهم
 کنند نصف دایره و هر دو هم که ارتفاع شرقی بود و در اصل الجاب با هم یک
 از آن وقت که سوار شود و از آن حال باشد که سهم نصف قوس آنها را ببرد
 تا دایره باشد و اگر سوار شود جیب ترتیب دایره و در اصل الجاب با هم یک
 بود و نصف قوس دایره را ببرد و اگر ارتفاع غربی بود و در اصل الجاب با هم یک
 فضل دایره و در اصل الجاب با هم یک بود و هر دو هم که ارتفاع شرقی بود
 مقدار آن را در جیب ترتیب دایره و در اصل الجاب با هم یک بود و هر دو هم که
 احوال دایره را با هم یک بود و هر دو هم که ارتفاع شرقی بود و در اصل
 از ارتفاع شرقی باشد فضل دایره را از نصف قوس آنها ارتفاع کنند و اگر
 غربی باشد باقی آن را از سهم نصف قوس آنها ارتفاع کنند و اگر
 در اصل الجاب با هم یک بود و هر دو هم که ارتفاع شرقی بود و در اصل

الکتاب

السهم و آن وقت که سوار شود و از آن حال باشد که سهم نصف قوس آنها را ببرد
 که در این جیب ترتیب دایره است و دایره باشد و هر دو یک بر یک
 در صورتی که قوس دایره جیب را قطع وقت و جیب غیر از ارتفاع و سهم
 آن باشد که نسبت جیب غیر از ارتفاع با جیب ارتفاع وقت
 در وقت غربی کنند و هم را با جیب ترتیب دایره پس بقاعده داریم
 آن قدر که با جیب ترتیب دایره ارتفاع وقت را در سهم نصف قوس آنها ضرب
 کنند و حاصل را با جیب ترتیب دایره ارتفاع وقت کنند حاصل جیب
 ترتیب دایره و چون جیب ترتیب دایره را از سهم نصف قوس آنها ارتفاع
 کنند باقی سهم نصف دایره را در جیب ترتیب دایره ضرب کنند باقی سهم
 کنند نصف دایره و هر دو هم که ارتفاع شرقی بود و در اصل الجاب با هم یک
 از آن وقت که سوار شود و از آن حال باشد که سهم نصف قوس آنها را ببرد
 تا دایره باشد و اگر سوار شود جیب ترتیب دایره و در اصل الجاب با هم یک
 بود و نصف قوس دایره را ببرد و اگر ارتفاع غربی بود و در اصل الجاب با هم یک
 فضل دایره و در اصل الجاب با هم یک بود و هر دو هم که ارتفاع شرقی بود
 مقدار آن را در جیب ترتیب دایره و در اصل الجاب با هم یک بود و هر دو هم که
 احوال دایره را با هم یک بود و هر دو هم که ارتفاع شرقی بود و در اصل
 از ارتفاع شرقی باشد فضل دایره را از نصف قوس آنها ارتفاع کنند و اگر
 غربی باشد باقی آن را از سهم نصف قوس آنها ارتفاع کنند و اگر
 در اصل الجاب با هم یک بود و هر دو هم که ارتفاع شرقی بود و در اصل

نارکت سوار شود و اگر دایره باشد
 سوار شود و اگر دایره باشد
 سوار شود و اگر دایره باشد
 سوار شود و اگر دایره باشد

بسم الله

و بعد از این که از شنیدن خبر تمام جهل داشت بخت یافتیم و این سهم فضل الهی را
باجرای کرم نصف قول الهی داشت که نه بخت را در شنیدن که بعد از این که از شنیدن
عزب کردیم و بخت حاصل شد بخت محنت کردم و در برون آمد
و این فضل مذکور است و باقی میماند که در حبیب فضل الهی حاضر است
کرد و این که حبیب شنید از شنیدن خودش نوزده دقیقه است و چون آنرا
در کتب عزب کند حاصل عزب و بخت و پنج و جو و بخت دقیقه باشد
و چون آنرا در بخت محنت کند خارج محنت که بعد از این است و جو و پنج
دقیقه و شش بود و در دقیق و در اسباب و در محنت توان داشت و چون محنت
آفتاب نمود بود و بعد از این که در کتب خود شنیدم از شنیدن و در کتب خود شنیدم
آنرا داشت که در کتب سهم فضل الهی را و باقی میماند که در کتب خود شنیدم
چون که در کتب سهم فضل الهی را و باقی میماند که در کتب خود شنیدم
از جهل و در برون آمد و در کتب خود شنیدم از شنیدن و در کتب خود شنیدم
بخت باشد و این فضل الهی را در کتب خود شنیدم از شنیدن و در کتب خود شنیدم
آفتاب شد و بخت و در کتب خود شنیدم از شنیدن و در کتب خود شنیدم
از کتب خود شنیدم از شنیدن و در کتب خود شنیدم از شنیدن و در کتب خود شنیدم
و باقی میماند که در کتب خود شنیدم از شنیدن و در کتب خود شنیدم
شنیدن و در کتب خود شنیدم از شنیدن و در کتب خود شنیدم از شنیدن و در کتب خود شنیدم
کردیم بر چهارده که در کتب خود شنیدم از شنیدن و در کتب خود شنیدم
برون آمد از بخت و در کتب خود شنیدم از شنیدن و در کتب خود شنیدم
و حاصل عزب بر چهارده محنت کردم برون آمد و در کتب خود شنیدم از شنیدن و در کتب خود شنیدم

ساعت موعود وقت و چنان وقت دقیقه گذشت باشد از روز موعود
و اگر از اول کوکب باشد حاصل کرده و بشمارد و خواند که ساعت گذشت
از اول شب معلوم کنند اول ساعت بعد از طلوع از کوکب اول شب
معلوم کنند بآن طریق که شش کوب باقی شش می باشد و مری نشان
کنند باین طریق و آفتاب هم باقی شش می باشد و مری نشان کنند
از نشان اول نشان دوم بختره که طلوع کوکب در روز بود و بر
قوای واکو در شب بود و برخلاف قوا و حاصل را بر مری نمره وقت
کنند خارج وقت در هر دو صورت ساعت بعد طلوع کوکب باشد
از اول شب پس از طلوع کوکب در شب و ساعت بعد طلوع کوکب
از اول شب بر ساعت دایره افراشته اند اگر در روز بود و از آن
نقدان کنند ساعت بعد وقت موضوع از اول شب حاصل اند
و در تمام اگر طلوع کوکب در شب است در روز و نصفه آن می باین
طریق است که شش کوب را بی شش نهند و از در طلوع و اوقات موضوع
آفتاب را تا آنجا که وسطه بر قوای روج بختره اگر از صدمه و شش در هر کس
بود طلوع در شب بود و اگر از شش بود در روز بود و در صورت تنویه
ایست چون فراهم که از نصفه آن می تنویه ایست معلوم کنیم بطریق
که شش گذشت مکن کرده و چنان موقعی که بر خط طلوع ساعت موعود
باین طریق علی که در هر خط را باقی شش می باشد که خواهیم
همه ساعت بر خط وسطه اما ساعت غیر نصفه آن که خط اول و چهار
گاه معلوم شود ساعت غیر از اول بود و در این طریق تازه می باشد که گفتیم

درجه ۱۲ نصف قوس آنها را از خط معلوم کنیم و مثلثش بگیریم و اگر مثلث قوس آنها
 طالع برسی درجه افراخته اگر میل طالع باشد و از آن بگذراند اگر چه
 باشد حاصل باقی مثلث نصف قوس آنها را طالع بود و آن مقدار را از
 هر سمت زمانی بماند و در خط طالع باشد و طالع را باقی شرقی نیم دوم
 بینیم که عرضی است پس بعد از مثلث نصف قوس آنها عرضی را بر توانیم
 اجزا از جره بگردانیم اگر خط وسط آنها افتد یا در هم بود چه هرگاه
 که طالع مقدار مثلث نصف قوس آنها را باقی شرقی شود عاشر همان
 مقدار از خط وسط آنها بیرون بکشیم و مثلثی از نصف
 قوس آنها را در خط طالع متصل شود و خط وسط آنها که نیمه دار باشد
 پس لا محاله در هر جاده عرضی خط وسط آنها افتد و یکبار دیگر عرضی
 بعضی مقدار بر توانی اجزا از جره بگردانیم اگر خط وسط آنها افتد و در هم
 بود بهر آنکه مذکور شد و باقی مثلث نصف قوس آنها شرقی در خط طالع ششم
 مثلثی می شود بعد از آن بار دیگر طالع را باقی شرقی نیم دوم و مثلثش
 از سمت بگذراند پس اگر باقی مثلث نصف قوس میل طالع بود در مقدار
 نصف قوس آنها را مثلث نصف قوس میل که اجزا از جره رسا شده باشد
 می از دو دور از سمت ششم درجه باشد چنانکه در کتاب غیر می شود
 بعد از آن عرضی را بر خلاف توانی اجزا از جره بگردانیم اگر خط وسط آنها
 افتد نیم بود چه هرگاه که طالع مقدار مثلث نصف قوس میل را باقی
 شرقی خط باقی مانع همان مقدار از خط وسط و در این میان بی نهایتی
 باشد و پس خط وسط آنها را که نیمه دار باشد مثلث نصف قوس میل

میان

جدا کنند پس برای این خط وسط را در خط معلوم بود و این خط را در خط وسط
 آنها درجه ششم باشد پس بعد از آن مثلث نصف قوس میل که بر توانیم
 بگردانیم بر خلاف توانی اجزا از جره بگردانیم اگر خط وسط آنها افتد ششم بود بهر آن
 که مذکور شد و باقی مثلث نصف قوس میل شرقی طالع را ششم قسم
 شود و اگر چه نیم بود و متوجه ابوت که در مثلث بر یک خط باشد
 جدا از آنکه درجه ششم بطریق که در متن مذکور است حاصل کنیم هرگاه
 مقدار ششم در هر خلاف توانی حرکت دهیم اگر خط وسط آنها بود درجه ششم و پس بر این
 درجه ششم بود و اگر چه در هر جاده عرضی خط وسط آنها افتد و در هم بود
 حاصل شود عرضی را مقدار ششم جزو بر توانی حرکت دهند در خط وسط
 وسط آنها افتد پس مقدار مثلث نصف قوس میل در خط طالع عرضی را در
 حرکت دهند در همان خط وسط آنها افتد و باقی این هر خطی
 هر خطی و طریق که در متن مذکور است بجهت یک سمت هرگاه خط طالع
 باشد که مثلث طالع شود و چون این خانه چهار کانه معلوم شود و طالع
 خانه چهار خانه در هر خط طالع در هم جمع شود و نیز در هر ششم
 و نیز نیم سیوم و نیز ششم و دوم بین هر دو در ده خانه معلوم شود
 و در صفی و در غیر صفی آفاق متوجه ابوت برین طریق نیز عمل است
 آنما طالع بر وجه خط استوار بدو حرکت یعنی اولی حمل بر باقی شرقی
 افتد و در می نشان کنند و این نشان ابتدا و اجزا از جره بود در نسبت با
 اقی موضوع برین طریق که در باب هفتم مذکور شد طالع بر وجه خط استوار
 و بر خط طالع هر کوب و خط طالع او معلوم کنند و اگر چه غیر درین

طالع هر خط طالع استوار
 و پس بر این
 خط طالع هر خط طالع استوار
 و پس بر این

مقام گفته اند که معرفت مطالع بروج از صفیحه آن فی جبهه آن طریق است که از این
 جهت مذکور شد مخصوص است با آنکه خطی است خط وسط است و آن افق است خط
 لکری که در ۱۰ اما معرفت مطالع بروج بدان طریق است که قوس آنها را
 کوکب را بر مطالع طلوع و افق ایند و آنرا زوایا شود و در زمان
 استقامت کنند تا مطالع غروب حاصل آید و معرفت مطالع سال آید و از
 مطالع سال که نوشته در جدول طلوع و در جدول غروب و در جدول معرفت
 عرض بلد و معرفت مطالع شهری که آرد از صفیحه آن فی جبهه آن طریق است که بر آن
 قوس که گفته اند است از صفیحه آن فی جبهه آن طریق است که ۱۰ اما معرفت
 ارتفاع از مطالع سال که در جدول است که هر دو آن خط در جدول است که کوکب
 آن خط بود و در جدول بر افق شرقی نوشته و در آن خط که گفته اند در جدول طلوع
 شرقی نوشته و در آن خط که نوشته اند از آن خط که دوم بر آن خط
 دایره بود پس داخل میان آن دایره نصف قوس آنها را آن کوکب که
 در آن فصل دایره بود پس فصل از آن دایره نصف قوس آنها را و در جدول
 خارج ارتفاع طلوع که در جدول است که حاصل کند و در جدول فصل
 و از آن دایره نصف قوس آنها را نصف آن کنند باقی جیب ترتیب دایره
 بود پس جیب ترتیب دایره را در جیب خارج ارتفاع هر یک کنند و حاصل
 بر دایره نصف قوس آنها را قسمت کنند خارج قسمت جیب ارتفاع وقت
 باشد قوس آن حاصل کنند پس که دایره از نصف قوس آنها را که در جدول ارتفاع
 شرقی باشد و اگر بیشتر باشد غربا و بر آن این عمل بود از جدول طلوع
 بر آن که در جدول است و اگر در جدول ظاهر شود اما معرفت در جدول کوکب

معرفت مطالع قوس مذکور خط است
 یا بهر رصع و بهر کوکب که در
 از جدول است و معرفت
 سطر است و تقویم و جیب

با آن طریق است که خط کوکب بر افق شرقی نوشته و در آن خط که گفته و مقدار
 قوس آنها را کوکب هر یک از قوس آنرا هر یک از کوکب که در جدول است که
 نظر در جدول کوکب باشد و معرفت ساعات طلوع و غروب آن طریق
 که در آن جدول در جدول ارتفاع نظر و آن خط یکی از طرف مذکور حاصل کنند
 و بر آن جدول وقت کنند ساعات طلوع و غروب آن آید و معرفت ارتفاع
 قطب فلک البروج بر افق طریق است که در جدول ارتفاع وقت فلک آن
 کنند که در آن جدول بر افق شرقی نوشته و در آن خط که گفته اند در
 مطالع بر افق شرقی نوشته و در آن خط که گفته اند باقی جدول
 اوقاف نیز در آن جدول بر افق شرقی نوشته و در آن خط که گفته اند
 کفیت و آن ارتفاع از جدول فلک آن کنند که در جدول ارتفاع طلوع
 بعد و در آن جدول در جدول ساعات طلوع و غروب آن آید و معرفت
 ساعات طلوع کوکب که در جدول است که این قدر در جدول ساعات طلوع
 باقی ماند از آن جدول در جدول ساعات طلوع و غروب آن آید و معرفت
 و ارتفاع از سمت و سمت شرقی و در جدول ساعات طلوع و غروب آن آید و معرفت
 جیب که در جدول است که در جدول ساعات طلوع و غروب آن آید و معرفت
 یکی از قوس آن و بر آن آن جیب طلوع است پس بر آن جدول ساعات طلوع
 باقی ماند از آن جدول در جدول ساعات طلوع و غروب آن آید و معرفت
 آن چون علامه قدر است که در جدول ساعات طلوع و غروب آن آید و معرفت
 از میان هر یک را کوکب که جیب فصل بر آن است که در جدول ساعات طلوع
 مراد از آن جدول ساعات طلوع و غروب آن آید و معرفت

در جدول ساعات طلوع و غروب

خط علقه که بر پشت اسطلاب بود و میان آن با یکدیگر در میان بر خط علقه
منطبق شود و آنرا راست بود و نیز آن است که بر خط علقه است که انقباض
بر آن عالم بر خط علقه بود و بر خط افقی پس بر خط افقی بود و در میان آن
عمود بر خط افقی و خط علقه بالعرض عمود باید بر خط افقی پس که در میان
ش قول بر آن منطبق شود و آن خط علقه مستقیم بود و بر خط اسطلاب
بود و یکدیگر اسطلاب افقی از نیمه دیگر بود و بر خط اسطلاب بود
بنود و بعد از آن که خط وسط است معلوم شود از این هر دایره که در
خط علقه و خط استوا باشد حوله آن دایره از مدارات باشد دایره
روی دایره باشد چون بر یکدیگر است که منتهی می شود
از آن که تقاطع این خط از یکدیگر از این دایره باید که بر دایره قائم
باشد پس میوه آنرا اصول باید که از این هر دو خط صافی باشد و آن
دایره مستد بر حقیقت بود و بر آن هر که اسطلاب بود یا خط استوا
مستقیم بود و یا بر یکدیگر باشد بود و بر هر قدر اسطلاب مستقیم بود و
البر بر یکدیگر است که باید که اقسام خط وسط است و خط استوا که در
میان دو مدار باشد متساوی بود و الا متوازی نباشند باید که از هر دو
از بعد مذکور واقع باشد و باید که چون از تقاطع که بر یک طرف علقه
هم در هر علقه و دایره باشد و از طرف دیگر از تقاطع که بر یک طرف علقه
اول یا از آن علقه و دایره است بود و الا شلیت بین این تقاطع بر
استقامت خط علقه یا موازی او نباشند یا هر دو باشد یا یکی از خط
علقه یا طرف بود و یا یک نصف افقی از نصف دیگر بود و اگر از تقاطع بر

دو ربع منقسم بود و باید که از هر طرف که ارتفاع گیر تفاوت کنند
و چون یک خط را در تقاطع بر خط علقه یا خط عرض شرق باشد و یک خط
باید که بر همان خط باشد هیچ تفاوت و الا علقه یا آن خط که بود
و اگر علقه و طرف بود باید که طرف غرب او بر آن خط منطبق بود
و آنرا در مقطعات باید که مدار رأس محل را قطع او با خط وسط است
بر مقطعات افتد که مساوی تمام عرض صغیر باشد چنانکه در باب ششم مذکور شد
و آن مقطعات که مساوی عرض بود و در اسطلاب باشد باید که قطب صغیر
که در دو اسطلاب جنوبی باید که خط مستقیم بود موازی افقی است و مدار
دری محل در صغیر خط استوا بر نقطه است که در عرض شصین راقی
منطبق بود و باید که از مقطعات میان سمت الرأس و قطب صغیر
بعد را در عرض بود و آنکه میان مدار رأس محل و سمت الرأس افتد
یا میان مرکز واقعی بقدر عرض صغیر بود و باید که میل هر چهار نقطه شکی
بعد از اعتدالین که از مقطعات معلوم کنند متساوی باشد و باید
که چون ثابت ارتفاع از صغیر معلوم کنند مساوی ثابت ارتفاع
مخصوص بود و مدار در هر یک یکی و رأس المکان هر یک بعد بر میل
از او در باشد یعنی از درجات مقطعات بر خط وسط است و از این
مدار رأس محل هر یک از دو مدار دیگر واقع شود باید که مساوی میل محلی
بود لیکن مقدار آنکه از خط وسط است و این مدار رأس محل و مدار
اعظم واقع شود اعظم بود و از مقدار آنکه میان مدار رأس محل و مدار
اصغر واقع شود هم از آن خط چنانچه در علم سطح مبرهن است و باید

یا از هر وجهی که در این نمودار در اجزاء منطقه البروج باشد چون در جهت شرقی
 شرقی باشد نظیر این بر این فرضی نشاند و همچنین اگر در جهت شرقی و جنوب
 یا بر خط وسط باشد باید که نظیر این بر همان خط نشاند از جهت شرقی
 زیرا که خط شرقی و جنوبی خط وسط است و نیز در دایره میل از دایره
 میول واتی و منطقه البروج هم عظیمه از تقاطع دایره عظم بر تنه نصف بود
 شکل اول اگر از دایره و کوسین و تقاطع دایره را در اسطلاب چون تقاطع
 آنها بود در خطی که در علم تنظیم میسر است پس با تفاوت تقاطع آنها
 بر منطقه البروج بر تنه نصف بود و هو المار و چون اول محل بر این فرضی
 باشد باید که اول جدی بر خط وسط است و اول سرطان بر خط وسط و اول
 و اگر اول میزان بر این فرضی شرق باشد عکس این باشد چنانکه در باب تنظیم
 و اگر اول حمل بر خط وسط باشد باید که اول سرطان بر خط شرق باشد
 و اگر اول میزان بر خط وسط باشد باید که اول جدی بر خط شرق باشد
 و بر هر کدام که باشد فاصله از هر جدی و قوس و مقدار در طول و جنوب
 و همچنین هر جدی که بود از نشان از نقطه انقلاب متساوی بود که مقدار
 است یا نه اگر باشد درست و الا نه پس منطقه البروج یا قسمت آن که بود
 و بجهت تقوین این معانی فرض کنیم که آب در تنه دایره است عظیم
 از صغیر عکسوت بر مرکز دایره و نیز از خط وسط است این نقطه از مرکز
 ابتدا اجزاء و جره بود و چون تقسیم منطقه البروج که دایره این خط
 بعد عکسوت را در داخل این دایره ترکیب کنند چنانکه نقطه که مرکز
 منطقه البروج است بر خط آه بود پس ابتدا از نقطه آن قوس است مقدار

نمودار

خطی است و این بر جدی از دایره اعظم جدا کنند و از نقطه خطی
 بر دایره خطی کشند قوس آن مقدار بر جدی بود چنانکه در علم تنظیم
 بر این است و همچنین قوس یا مقدار خطی است و این بر جدی جدا کنند
 و خطی تره افواج کنند قوس آن مقدار
 بر جدی قوس بعد این طریق تقسیم منطقه البروج
 با نام رسانند و در اسطلاب جنوب آره
 مقدار بر جدی قرار بود و آن مقدار بر جدی
 و در باب تنظیم معین شد که تقاطع آنها
 هر قوس متساوی باشد از نقطه انقلاب متساوی است پس هر دایره
 که در دایره متساوی باشد شکل هر از نشان اصول است و این
 هر قوس است که در دایره است شکل نه همان مقدار خطی که در دایره
 باشد پس خطی که در دایره است و این مت و نیز در شکل اول اصول
 و در دایره خطی که در دایره است خطی که در دایره است و این
 مستقیم متساوی قوس آن که است که مقدار دایره بر جدی و این
 شکل اول اصول و در شکل این بیان هر جدی بر مت و این بعد
 از نقطه آن مت دی باشند و هو المار و نیز از خط وسط است این
 است و این یک قوس حاصل کنند باید که خطی قوس مساوی اول و نیز
 از نقطه اعتدال مساوی بود آن قوس بود از آن نقطه مت دی باشند و این
 جره یا منطقه البروج یا خط است و این بود و نیز باید که فاصله از تقاطع هر
 قوس متساوی باشد از نقطه متساوی بود و چون از کوی این



که تمام دایره مذکور باشد
 فاصله متساوی

که نه و همان خط از کوکبی دیگر ارتفاع کم تر نیست خطی که کوکب را بر شتابان
 نهند در معطرات اگر خطی آن کوکب دیگر بر ارتفاع خود اندر معطرات
 و شتابی هیچ باشد و الا معطرات شتابی که بود و بر سر طاق و جدی حمل
 و غیر آن باید که بر مدارات همه میل کند و هیچ تفاوت نبود و الا مدارات
 یا منطقه البروج یا تحت آن هیچ نبود و باید که خط ساعی است معین و طول
 ساعی است مستوی چون بر کار امتحان کنند بعد میان هر خط که در خط است
 بر هر مدار یا نیمه خط دیگر خط بر همان مدار و خط ساعی است مستوی
 و زمانی باید که بر مدار رسد محل متقاطع شود و حقیقت است زمانی که
 منطقه البروج از اجزای جرم مساوی حقیقت ساعی است زمانی دیگر آن در جرم
 بود و همچنین حقیقت ساعی است زمانی که جرم مساوی البطل از انقضای ساعی
 باشد و حقیقت هر ساعت مستوی باید که با نمره در جرم باشد و با آن خط
 تمام در باب هر شرف شده است **است امتحانات** منوره و با
 این مودی با طاب شود و از جمله امتحانات که در این امتحان
 و در این موت است باید که سمت هر خط ارتفاع مساوی که یکی شرقی بود
 و دیگری غربی مساوی بود و سمت شرقی هر جرم مساوی سمت غربی بود
 و هر جرم مساوی البطل از انقضای سمت شرقی یا شمال مساوی
 باشد و در اول موت باید که نقطه شرقی و غربی سمت را رسد
 که نود و دیگر امتحان اخلاست چون از مقایس صحیح محل معلوم کنند
 و هم در آن وقت ارتفاع کم تر و یک خطی بر آن ارتفاع نهند باید که در
 خطی با طرف عضا و بر شتاب آن خط افتد و چون یک خطی بر ارتفاع

الکافی

چون و پنج نهند باید که در یک خطی بر شتاب مقیاس افتد و در خطی است باید که
 چون بر کار امتحان کنند خطی آن ارتفاع مساوی باشد و همچنین
 و در خط آن مرتبه باید که مساوی بود و دیگر امتحان خطی با طاب
 و آن در باب هر جرم نهند باید **باب** سیم در صفت ستاره
 چند از ثوابت که بر اسطرلاب است که در خط ارتفاع که در خط است
 اول نود و در شعاع که کوکب یک خطی است را کوکب که نهند که ثوابت
 از خط ایشان باید که یک خطی با خطی که در خط است که در خط است
 بطریق سیم که در هر صد سال شرف کند و بقول کثیر از اهل
 اگر صد در شرف و شش سال و بقول مصنف و این اعلم و خط
 سال و اهل نجوم اگر کوکب یا ثوابت را بر شتاب مرتبه اعتبار کرده اند
 و مرتبه را در شرف و خطی که نهند و هر قدری بر مرتبه باشد اعظم
 و او سطر اصویس مراتب کوکب نهند بود و فضل بر مرتبه بر مرتبه
 بقدر از و بقدر شتاب او سطر سادس بود و جرم او سطر سادس
 با نمره شتاب و بقدر شتاب که در خط است بحساب که مصنف در کتاب کرده است
 پس اصویس سادس و در شتاب شتاب ارض باشد و اعظم قدر اول نود
 و شتاب شتاب و سادس شتاب ارض بود و بحساب که افضل المهندسین
 مولانا خات الدین جیشداکاشی در رساله شتاب الساعات است
 جرم او سطر سادس سی و پنج شتاب و جرم ارض است پس اصویس قدر
 سادس است و سه شتاب و ثلث جرم ارض بود و ثوابت و اعظم قدر اول
 دو است و است و در شتاب و ثلث شتاب ارض بود و ثوابت و اعظم قدر کوکب

که سید و ی که بنده است از
 بر سر است و از سر زل را
 بود از سر است و از سر زل را
 قیصر نه چنانکه در این
 از سطره اربع و معتبره انتظارات قرآنی بوده و ما در این موصیحه
 مشهور است صفت کیم چون خواهند از این سطره است که کوب
 تا به مشهور برین نزد سطره مردم تر یا باشد که عوام از این خوانند
 و آن شش کوب است یا هفت از کوب جورده و در آنجا چهار صورت
 یکی از قدر رابع و باقی از قدر مبر و از بعضی کوب که مرصوده او هم از قدر مبر
 و قدر صورت کاد است که او را کفل و دو بای نیست که بر سر پندارند یا
 سر در پیش انداخته بجهت شایخ زدن با حلقه افغان و شایخها بجز شایخ
 و موقوف بطرف مغرب و کوب که پیش از شایخ و دوست روی کوبی که شایخ است
 میان صورتی نور و صورتی شکل لایعنه چنانکه باید و تر یا بر کوبان اوست
 و بعضی کوبان برده اند که در این محل است و آن خط است و آنرا تر یا
 بجهت آن کوب که با مانع که در نور او واقع شود سبب کثرت کینه و مانع
 از زانی بود و بر عرش آن تصغیر روی است شش تن از شریه یعنی کثرت
 مانع و تصغیر او بجهت صغر کوب است یا بجهت تعظیم و این منزل میوم است
 از خندان قر و ما در این و خیم از این خوانند و چون طافه کنند در این
 وقت که تر یا طلوع کنند کوبی روشن و شرج رنگ از قدر اول در جانب
 شمال یا او طلوع کند در این محاضره و این جهت او را رقیب از این خوانند
 چنانکه میان هر دو مقدار در نزد باله بود از این حقوق خوانند چ رقیب و است
 مشق از حقوق معتبر از در شش و طافه مانع باز در اینه بعد از آن نور
 و حقوق بر منکب نیز موقوفی الفضا است که از این محک لایعنه گویند
 و آن بر صورتی فردی بود یا ایستاده بیک دست و آنرا کشته و بیک دست

یا ایستاده

تاریخ کوب که این صورت چهارده است از اینجا کوب است از عظم
 قدر است بر برای بطلیموس و از او سطره رمانی نزد این صورت که عیون
 و در آن بر شش سطره از او که بود و بر نوزده سطره است و آن شش
 میان کوب که این دی العنان و قرن شایخ نور و این جهت از این کوبی العنان
 و قرن نور خوانند و چون بر این مقدار کوب نیز با طلوع کند کوبی
 و شرج از قدر اول بر آید در پس او بجهت شایخ که با چهار کوب دیگر از
 با یکدیگر چهار کوبه قدر است بر صورتی که است حرف دال شد بلکه بر
 صورتی رقم هفت از ارقام چند و این کوب و شش تر یک طرف
 دال بود و نیز که ششم جزیه نور است از این جهت از این نور خوانند
 و آنکه بر طرف دیگر است نیز شش شایخ نور است و آنکه از او دال
 نیز که می او و این منزل در بر است که منزل چهارم از منزل قره
 و سطره او در بران بجهت و نور و بقیه است شش تر یا را و از بجهت او را
 مانع از این و دانی این و حادی این خوانند و آنرا هیچ نیز گویند و آنکه
 سطره از یک نیز برین تقدیر که مصنف فرموده است شش ذراع بود و
 چنانکه میان وسط تر یا و در آن چهار کوبه در می است و میان او و حقوق
 است و شش درجه و نیم و مقدار هر دو درجه و شش و در کوبی العنی که در این
 بود چنانکه این صوفی در کتب میگوید که کیم است هر جا که در این باب
 لفظ شرج مذکور شود و مراد همان شش ذراع باشد و لفظ کوب که
 و نسبت مابین آن دو کوب از دوازده عظیم که بر آن کوب کوب که دوازده
 بشرطی که از دوازده زیاد و نه بود و در هر دو بر این چهار کوب که عوام از

۷۷

مویله در جانشان است و او از صورت کلی صورت و کواکب و هیئت
 شایسته با هر نرم او و عقیده و بطلان و غیره است از او است و کواکب
 کلیه که شریک است با هر نرم او و یا با این که در شایسته است
 و عبور و حرکت که شریک است و غرضی که در شایسته است و از غرض است
 غرضت که این دو شریک خواهان هر دو میان خود را و هر دو شریک
 شد پس هر دو شریک خود را با هم است و بجای خوب که شریک است و شریک
 از غرض که شریک است بر غرض او و این همه را و هر دو شریک شایسته
 مفارقت چنان که است که شریک است و هر دو شریک است و هر دو شریک
 گفته شد و آن ستاره که هر دو شریک است و هر دو شریک است و هر دو شریک
 قدر است که شریک است و هر دو شریک است و هر دو شریک است و هر دو شریک
 قدر است و این کواکب و او را شایسته است و هر دو شریک است و هر دو شریک
 ظاهر شود و در شایسته است و این ظاهر است و هر دو شریک است و هر دو شریک
 قریب به نصف آنها رسد در جای خوب قریب باقی کواکب باشد روشن
 از قدر اول و آن هر دو شریک است و او از کواکب صورت سفینه است و در حال
 جنوبی سفینه است و او از کواکب صورت سفینه است و او از کواکب صورت
 او هر دو شریک است و هر دو شریک است و هر دو شریک است و هر دو شریک
 در هر دو شریک است و هر دو شریک است و هر دو شریک است و هر دو شریک
 در هر دو شریک است و هر دو شریک است و هر دو شریک است و هر دو شریک
 شایسته است با هر نرم او و این هر دو شریک است و هر دو شریک است و هر دو شریک
 دو سه در دو صورت است و او از کواکب صورت سفینه است و او از کواکب صورت

از میان شریک

و او را شایسته است و هر دو شریک است و هر دو شریک است و هر دو شریک

از میان

از میان شریک است و او از کواکب صورت سفینه است و او از کواکب صورت
 و آن صورت دو آدمی است شایسته و او از کواکب صورت سفینه است و او از کواکب صورت
 و با هر دو شریک است و او از کواکب صورت سفینه است و او از کواکب صورت
 سیوم است از صورت سفینه ابرو و او از کواکب صورت سفینه است و او از کواکب صورت
 اول بر کواکب صورت سفینه است و او از کواکب صورت سفینه است و او از کواکب صورت
 گویند و دیگری را را شایسته است و او از کواکب صورت سفینه است و او از کواکب صورت
 ایشان بعد از دو سه در دو صورت سفینه است و او از کواکب صورت سفینه است و او از کواکب صورت
 اینجا بر شایسته است و او از کواکب صورت سفینه است و او از کواکب صورت سفینه است و او از کواکب صورت
 و بجای آن لفظ موج می باید زیرا که آن دو کواکب شایسته است و هر دو شریک
 مایل اند به شایسته است و آن دو کواکب شایسته است و هر دو شریک است و هر دو شریک
 و ایشان بر کواکب و سیوم صورت سفینه است و او از کواکب صورت سفینه است و او از کواکب صورت
 ابرو و او از کواکب صورت سفینه است و او از کواکب صورت سفینه است و او از کواکب صورت
 او است و هر دو شریک است و او از کواکب صورت سفینه است و او از کواکب صورت سفینه است و او از کواکب صورت
 است و او از کواکب صورت سفینه است و او از کواکب صورت سفینه است و او از کواکب صورت سفینه است و او از کواکب صورت
 بر جنوب است و او از کواکب صورت سفینه است و او از کواکب صورت سفینه است و او از کواکب صورت سفینه است و او از کواکب صورت
 با او که در جنوب کواکب است و او از کواکب صورت سفینه است و او از کواکب صورت سفینه است و او از کواکب صورت سفینه است و او از کواکب صورت
 او را قلب دهنده خوانند و هر دو شریک است و او از کواکب صورت سفینه است و او از کواکب صورت سفینه است و او از کواکب صورت سفینه است و او از کواکب صورت
 و در جنوب است و او از کواکب صورت سفینه است و او از کواکب صورت سفینه است و او از کواکب صورت سفینه است و او از کواکب صورت سفینه است و او از کواکب صورت
 او هر دو شریک است و او از کواکب صورت سفینه است و او از کواکب صورت سفینه است و او از کواکب صورت سفینه است و او از کواکب صورت سفینه است و او از کواکب صورت
 شایسته است از آن غرض شایسته است و او از کواکب صورت سفینه است و او از کواکب صورت سفینه است و او از کواکب صورت سفینه است و او از کواکب صورت سفینه است و او از کواکب صورت

و او را شایسته است و هر دو شریک است و هر دو شریک است و هر دو شریک

کو کینه غارت در باطن لاسه دشواری و نهایت دنیا و درین
 سالی غارت و کمال اویت و پنج است و شش ماه از کینه و غارت
 قبل لاسه ستاره روشن از قدرانی هم از کمال لاسه آنرا خلاصه
 خوانند و از آن ارتفاع کینه و ستاره دیگر در جنوب و باطلی است
 مشرقی هم از کمال لاسه و بعد میان ایشان دو کینه است
 تقریباً نزدیک بود و روشن جبهه از قدر ثالث است این دو ستاره
 ریزه خوانند چه بزرگ از بزرگ است نزد عرب هم میان دو کینه
 و نزد بختان این دو ستاره بر کوه صورت است و ریزه منزل
 باز هم است از میان زلزله و از اجرامان نیز گویند و بعد از یک ریزه
 بالا گوئی روشن و در ریزه و جوی میان ظاهر است
 که از واسطه قدر او است چنانکه در کتبشان فی مسطور است و بعضی ایشان
 بر می آید هم از کمال لاسه بزرگ و ریزه و بختان و این جهت او را
 دین لاسه گویند و بزرگ او عاقبتی و نزدیک عرب و برین سبب آن
 از اقبالی لاسه گویند و این منزل دوازده است از منزل قدر
 که او را هر قدر خوانند چه در وقت ظهور او از کتب اشعاع هم از عوارض
 مستغرق شود و بدست و در وقت سقوط او بر عکس بوده و در
 عقب مرفه بختان و درین بالا یک کینه و نیم جبهه میان مرفه و ک
 اعزل است و یک در جاست ستاره روشن را مرفه قدر اول تنها
 بر می آید و در جبهه تنها و بعد ریزه نیز تقریباً به قدر میان مایک
 سی و چهار درجه است و کج در بعضی تنها و بعضی که بعد چهارین خط است

لسته

ستاره رخت بزرگ روشن از اعظم قدر اول از واسطه و از حد
 احوال و یک ستاره و بزرگتر از قدر ثالث بر کینه و کینه بود و او
 بر می آید آن دو ستاره روشن را مایک خوانند و بزرگتر از قدر ثالث
 است در جانب شمال موی موی از ارتفاع است و عرب مایک را در ساق است
 خوانند و روشن بر ساق یعنی و آن دیگر ساق یعنی که نهایت
 او را مایک از لعل خوانند چه با او هیچ صلاح نیست چنانکه آن مایک
 دیگر است و از لعل صلاح را گویند و آن بر سر است چه قدر است
 که صورت شش است از طوطی منطقه البرج و آن بر صورت زینت که در من
 فو آنه است و دست چنانکه در دست است بر دست و برین دست
 دست خورشید گفته است و کواکب فیصل این صورت است و شش اند
 و عوام این صورت را سبیل گویند و بزرگ آن که کواکب شش که برین
 هر ده است و شش بر شش که آنها را جبهه گویند و ضعیفه از آنجا است از
 کواکب قدر است و بختان مایک از لعل را شهاب گویند و مایک از لعل
 منزل چهارده است از منزل قدر و در شش مایک از لعل مایک از لعل
 جنوب چهار کینه و شش است از قدر ثالث از کواکب صورت غراب
 بر شکل شعله و آنها را مایک لاسه و عرض آنها کمال از لعل گویند و ضعیفه
 آن خوف قدر است و کواکب مقدم از آن مایک بر بال دست خواب است
 از آن ارتفاع کینه و آنرا جبهه خوانند و کواکب صورت غراب
 است است و دیگری که روشن تر و قایلست مایک را کواکب و آن
 خارج صورت عواست که از میان دو ستاره کینه و ریزه و جبهه او

چند جنوی بر کردن او چنانکه از صورت کواکب این صوفیه مستفاد شود
 و آنکه بعضی درین مقام گفته اند که کواکب را یکبار از قدر خاص است
 و بر شکل است عقابت و آن دیگر بر شکل چپ خلاص است
 و در حالت خوب کواکب است روشن از قدر اول و در حالت اول او بد
 روشنی کواکب دیگر است و با سترین بر شکل موقوفی باشد بر شکل
 بعد میان او و ستر ظاهر شد از روشنی نیزه است تقریباً و او شتر است
 میان صورت حوت و صورت کواکب اما در صورتی که در او هم از
 صورت مظهر و مشهور است بدو و این با کواکب اما در صورتی که
 حدیث بر این استاده و یکدست کوزه گفته و آب میریزد
 و میرود آن آب تا آنکه در دایره صورت حوت جنوبیت که آن کواکب
 روشنی است و این جهت آنرا هم کواکب کوبیده و کواکب ساکب اما
 چهل دوازده کواکب است جنوی یازده نیز این کواکب روشن و از دوازده
 هم کواکب است شش و روشن از اعظم قدر ثبات بر شکل و نیزه آن
 ذنب قطب جنوب کوبیده و در شش قطب جنوب کوبیده و هم کواکب است
 از اضر قدر ثبات از ذنب قطب شمالی کوبیده و این صورت را در اسطلاب
 نقش کنند و در وقت ارتفاع کائنات یعنی آن روشن تر است
 دارند و بر این جهت خط و حدش واقع شود و کواکب قطب است و دو
 و آن صورت حوت کواکب که او را دو بایست و ذنب چون ذنب
 مرغ و این دو کواکب حوت است از کواکب صورت نه و از آن کواکب خوانند
 و کواکب صورت نه ای و چهار است ابتدا از تحت بر شکل کواکب
 بر بقدر سه تیره و نه تیره و کواکب از قدر اول و آن کواکب

بود و آنها این کواکب مذکور و در عقب نیزه بر بقدر و نیزه چهار کواکب
 آیند بر شکل مظهر و عوام از اسطلاب خوانند و در پیش این صلیب
 کواکب می آید که در روشنی باین چهار کواکب نزدیک است از اضر قدر
 ثبات بر این بطریق کس و از آن کواکب در این بر این صورت و آنرا
 عود الصلیب و نه لاله لافین کوبیده و از آن ارتفاع که در این صلیب
 و عود او و چهار کواکب صورت و لافین اند و کواکب این صورت ده
 و لافین حوت است از حوت حوت بر شکل خطی موقوف که غرضی را
 بر اند و با کواکب آورده و چون از آن اندازه سازند کواکب تا بر شکل
 از این اندازه قدر ثبات از کواکب صورت باین در صورت حوت
 شش و یک و ای الاصله بود و از آن درس کواکب خوانند و نیزه
 صورت حوت و آن صورت حدیث بر این استاده و با کواکب او بر
 شکل برج عقرب و بهر دو دست خود ماری کوبیده و در آن
 بر خوب خلعت و بر خوب ستر فلک تا بلای مظهر کواکب است
 روشن از اضر قدر ثبات و با کواکب راجع و نیزه که بر شکل است
 که نیزه که بر نوار مظهری آن شکل بود و آن بر کون صورت این جهت
 بر این سبب از مظهر کواکب کوبیده و کواکب حوت و چهار است و کواکب
 چهار تیره و کواکب دیگر از قدر ثباتی از جانب نه است و باین
 یعنی با سترین هم بر شکل مظهر بود و مختلف الاصله و آن ستره
 بر میان حوت باشد از آن ذنب که با کواکب خوانند و در حوت
 صورت حوت بر نفس حوت و با کون در از با کواکب کشیده و کواکب

او مهند اند و بر سر او کوبی است بر نفس حج از اصفی قدر ثلث از جانب
 کوبیده واقع بر بوی یک نیزه تقریباً آن مقدار اند که گویند و از پیش
 ردیف چهار کوبه روشن اند از قدر ثلث بر خطی شبیه مستقیم قطع
 عرضی حج می آید بر آن راست و خارج و بی بر سینه و در بر آن یک
 و آن چهار کوبه را عرب خوانند گویند و در بین باجه حج که آنکس با آن چهار
 کوبه از اردف گویند و معنی ردیف پنج باشد و بعد از آن بر حج چند
 کوبه در روشن میله یک برزد یک همه از قدر ثلث بر می آیند و نشان
 از کوبه ذات الکرسی آن و آن صورت نیست بر کرسی نشسته که
 آنرا قائم است چون قائم منبر و یا همانگونه که نوشته و کوبه که سینه دهانه
 بر صورتی نشسته و عوام آنرا بسته گویند و از آن کوبه ذات الکرسی
 چهار کوبه بر خطی اند شبیه مستقیم که حج را قطع کرده است بر عرض
 و نشان بر بر این شش نه از طرف جنوبی این خط سطرای معقولات از
 کوبه حقیقه خارج شود و متصل شود به کوبه مقدار یک که نیزه که شش
 بود و آن سطر معقولات نیزه که در آن بود و در وقت این کوبه بر جنوب
 حج و دو کوبه آینه از قدر رایج قریب یک بر آن بر و دست شش است
 و کوبه کبابی که بر نفس حج است و در وقت این کوبه بر آن شش است
 و این صورتی شش از صورتی چهل و شش گانه نیست بلکه کوبه معقولات از
 ذات الکرسی است و معقولات از فرقه سلسله و معقولات از عاقل را می
 انقول و معقولات بر موه و عرب این کوبه روشن را کف الخفیب
 و کف انتر یا گویند چهار نزدیک تر یا سطرای معقولات از کوبه خارج

میزد

گویند

نمود و این کوبه روشن متصل شود و آن سطرایه از کوبه
 و این کوبه روشن نیز بر آن دست بود که کوبه کف الخفیب
 خفیب کوبه باشد اما اهل نجوم از آن ستارگان می گویند که در سطر
 مرآه بر کوبه این شش بود و از آن کف الخفیب است اما آنکه گویند
 و صاحب نه تیلاد را که آورده است که چون کف الخفیب نصف
 النهار رسد در آن وقت شش باشد و آنرا در عاقل و در سطر معقولات
 که آنرا به از کوبه کوبی است روشن تر از همه کوبه که آن سطر افرونی آنرا
 مرفق الزیاده خوانند و آن بهلوی صورت بر سطر و شش که مشهور است کابل
 را سطر انقول و از این جهت آنرا جنب بر سطر و شش گویند و آن بر صورت
 مرد است بر پای جبل استاده و بی راست بر دست و دست
 جب که غلی که دست و دست راست بر بالا و سر آورده و برین را می
 انقول کوبی است شش از اصفی قدر ثلثی و آن در جنوب جنب بر سطر
 مقدم بر و نزدیک بر و در روشن و آنرا بر انقول گویند و چون
 حوریه ناکه نصف النهار رسد در جنوب آن قریب نصف النهار چهار کوبه
 روشن باشد از اصفی قدر ثلثی بر مرتفع و است که ضلع شمالی آن مرتفع
 از ضلع جنوبی است آن کوبه صورت فرس اعظم از آن بر صورت
 ایسی است که دو پایا دارد و کوبه است است آن کوبه که بر زاویه
 شرقی شمالی مرتفع بود و سطر انقول و آنکه بر شرقی جنوبی ضلع انقول
 و آنکه بر غربی شمالی است و کوبه انقول و آن و کوبه انقول و آن و عرب
 این چهار کوبه را دلو خوانند و برین جهت صورتی ساکب لارا که بر

باز هم است نزد کونیند بسید ما ورت و آن دو کوب غریب را ازین
 فرستادند و آن مقدم خوانند و آن دو و یک را فرغ الله و الحاق
 و این هر دو از منازل فرزند و ستره الهی است که میان صورت
 و غیره و صورت مرآت سلسله و بر کوه است برین سبب از این
 سلسله که کینه و آن بر صورت زینت است و سبب باز کینه و در
 یکبار دو و از دوست او با دوای او بر اختلاف احوال زینت
 و کواکب و بیست و هشت سوی کوی که بر این اوست از آنجا که کوی
 روشن و ستره از قدر ثالث بر این بطریق از این صفت در این
 این صفت بر وجهی است که سلسله است که کوی با این صفت
 بهیوی آن صورت از این جهت از آنجا که سلسله خوانند و آن
 نیز کوی که در صورت مای است که در زیر سینه باقی
 شده است از بعضی از کواکب و از بعضی از کواکب صورت ممکن
 که صورت دوازدهم است از صورت سلسله و این ممکن بر صورت
 مای است که در آن است که متصل است به سلسله و از کواکب
 و کواکب صورت ممکن است و چهار اند و در آن از منزل فرستادند و آن
 و از دنیای این صورت بر وجهی که کوی روشن می آید با این
 شکل از قدر ثالث و آن بر این سبب صورت سلسله است از آنجا
 سلسله کونیند و کوی و کوی است از آنجا که قدر ثالث بر وجهی
 و بر وجهی سلسله که با این بر شکل و صفتی است و بر این
 آن شکل است از آنجا که کونیند و آن از کواکب خارج صورت حال است

و این

و در جنوب باغ مقدم برادر و کونیند و کونیند است از قدر ثالث
 در یک کوی و این بر وجهی صورت جلایه و ستره کونیند و از منزل
 قرآنها از قدر فرستادند و این بر وجهی صورت کونیند و کواکب
 صورت جلایه و از کواکب خارج صورت کونیند و کواکب
 که در این صورت کونیند و کونیند و کونیند و کونیند
 توان گفت و آن است عین التور و عین التور و عین التور
 الی الی عین التور و عین التور و عین التور و عین التور
 التور و عین التور و عین التور و عین التور و عین التور
 ستره کونیند و عین التور و عین التور و عین التور
 کف الخشب و غرض از قدر ثالث که بعضی از کواکب
 مذکور شده است خارج شود و بر ستره اسطرلاب این کواکب
 کشیده هر که از این ستره جدا کردن است و ستره کونیند و از این
 باب گفتند و در وجهی اسطرلاب این کواکب و کواکب
 نقش کشیده و در این باب گفتند که کونیند و کونیند
 از این اربعه که در آن است اربعه التور و عین التور و عین التور
 الاسد سید صلیح العزب و عین التور و عین التور
 التور و عین التور و عین التور و عین التور و عین التور
 در این التور و عین التور و عین التور و عین التور و عین التور
 عین التور و عین التور و عین التور و عین التور و عین التور
 اول سال ضعیف و در وجهی و عین التور و عین التور و عین التور

و کوی

و نیز فکده سنگی در اسطراب جنوب نقش خوان
و نیز ده کوب باقی درین تاریخ در هر دو اسطراب نقش خوان
و این همه بر تقدیر است که قطعه صغیر بعد از قطعه در اسطراب
و اگر قطعه صغیر اسطراب از قطعه در اسطراب بود چنانکه در اسطراب
جنوب است بعضی کواکبی که مخصوص یک اسطراب بود در آن
اسطراب دیگر نقش خوان کرد چنانکه مخفی نماید امنیت
تمامی سخن در معرفه اسطراب و الله اعلم بالصواب
رسیده و بنهائیه انجامیده روش قیاسیه کام و جیش مجاز
در قطع منازل و طی مراحل جمع و تریب اجزاء و کاشی
میت باب در معرفه فن اسطراب بسی بنده و عیانت
المستوفی بعنایت ربّه الهامی بعد اعلیٰ بن

محمد بن حسین البرجندی
در سنه ثانی و ثمان
هجریه ۱۲

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وكرمه
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
وبعد فقد بلغنا من فضل الله
والعظيم من نعمه ما لا يحصى
والموتى من عباده ما لا يعلم
والله اعلم بالصواب

خطی

خطی
۹